تراشنده چوب وغیر آن خط بالفتح وتشدید طا نوشته ونوشتن وخط کشیدن
بجهت فال وجز آن ونشانه کردن وراه وراه دراز وموضعیست در یمامه وجای بستن
کشتیهای در بحرین که ازانجا نیزه چوب می آرند ومیفروشند ونیزه خطی منسوب است
بدان وبالضم کوهیست در مکه وراه فراخ بالکسر زمین که باران درو نباریده باشد
خلط بالفتح آمیختن وبالکسر نادان وهر چیزی که با چیزی دیگر آمیخته شود وکمانی و تیری
که چوب آن که در اصل کج بوده باشد ویکی از اخلاط اربعه وبوی خوش که خوشبویها
دیگر آمیخته باشند خلیط کاه وسپست بهم آمیخته بجهت علف ستور ونبید از خرما
وزبیب یا انگور ورطب بهم آمیخته وآخر کار وانباز وشریک در حقوق ملک وشوهر
وابن عم جماعتی که کار ایشان یکی باشد وآمیزش کننده با کسی وکل آمیخته یا کاه خلاط
بالکسر شوریدن عقل وآمیزش نر با ماده واخلاط شتران وغیر دم مواشی با یکدیگر
خمط نوعی از اراک که میوه کوچک دارد وآن میوه را نیز گویند ونیز ترش وهر چیز
ترش وهر چیز تلخ ودرخت خاردار وبریان کردن گوشت ونیز در مشک کردن تا ترش شود
خمیط بریان بی پوست چنانکه سمیت بریان با پوست ونیزی که بوئیش متغیر شده باشد
بالضم شاخ نازک ودر مردم جسم چالاک خوش سیرت ودهیست به بلخ خیط بالفتح رشته و
در رشته کشیدن ورشته سفید در گردن که از نخاع وحرام مغز گویند. وبالکسر دوخته وخط باطل
یعنی سراب وذرات هوا که از روزن خانه ظاهر شود ولقب مروان بن الحکم بواسطه آنکه دراز وبسیار
حرکت بود وخیط اسود سیاهی شب وخیط ابیض روشنائی صبح خیاط بالکسر سوزن وبالفتح
ونشدید یا درزی مع العین خبع بالفتح پنهان کردن وبجای مقیم شدن ودر آمدن ختع
بالفتح رفتن راهبر همراه قومی وشتافتن وگریختن خلع بالفتح والکسر فرلغیدن وسوراخ
درشدن سوسمار وخشک شدن آب دهان وکاسد شدن بازار وباز ایستادن از عطا
ورنگ زنگ شدن وناقص شدن خداع بالکسر فریب دادن کسی را وبالفتح وتشدید دال تحت

فریبنده

فریبنده خادع فریبنده ومتلون وناقص وناسره خذع بالفتح بریدن وریزه کردن گوشت
خرع بالفتح شکافتن وبفتحتین سستی در چیزی وشکستن وجدا شدن شاخهای درخت خرما
خُراع بالضم دیوانگی نیز خروع بالکسر وفتح واو وبیدانجیر وهرچه دوتا شود از گیاه بسبب سستی نبات
آن خزع بفتحتین تخلف کردن از رفیقان وبخشش کردن چیزی را خشوع بالضم فروتنی
کردن وفرو خوابانیدن چشم ونزدیک شدن ستاره بغروب خاشع فروتنی کننده وجای ویران
ودگرگون شده که در انجا خانه نماند خضوع بالضم فروتنی کردن ومیل کردن ستاره بغروب
وبعضی گفته اند که خضوع تواضع ونکنت است وخشوع بلند نکردن آواز وبر نداشتن چشم است
وآن فرع خوف قلب است خلع بالفتح بیرون کردن جامه وموزه ونعل وخلعت دادن و
وزن رها کردن شوهر بر مالی که بستاند ومعزول کردن از عمل وخار برآوردن خوشه وزرک
شدن اثر کودک از جهت بلوغ وبالضم طلاق زن بمال کابین وجز آن خالع رطب نیک
پخته وزن رها گشته از شوی وشوی رها گشته از زن بجائی که دهد وشتر که بر نتواند جستن ونو
سنی کردن او چون برو سوار شوند خلیع صیاد وقمار باز کرداو ونیاید وغول وگرگ ومردم
پریشان روی وبی فرمان خماع بالضم جنبیدن در رفتار خمع بالکسر دزد وگرگ
خنوع بالضم نرم کردن وفروتنی کردن خانع بدگمان وبدکار مع الفاء خذوف
بالفتح بشتاب رفتن وگام نزدیک نهادن وانداختن آسمان برف را وبریدن جامه
وشکافتن کشتی وبالکسر وفتح دال پارهای پیراهن خذف بالفتح انداختن سنگ ریزه
هسته خرما وجز آن بدو انگشت یا بفلاخن خذروف بالضم چرم پاره گرد که کودکان در آن
ریسمان کنند وبدو دست بکشند تا آواز کند ومرد چالاک در جنگ وکله شتر وشتری که ازان گله
جدا باشد وبرق درخشنده در ابر که از ابر جدا شده شود وگلی که طفلان خمیر کرده مانند شکر
سازند وبدان بازی کنند وهر چیزی که پراکنده شود از چیزی خرف بالفتح میوه چیدن و
وبفتحتین تباه شدن عقل از کلان سالی وبفتح خا وکسر را مرد تباه عقل کلان سال خروف

Copyright © King Saud University